پاسخ به شبهات

پدید آورنده : آیت الله جوادی آملی ، صفحه 31

در مورد صراط مستقیم که با حرکت در آن از راه های انحرافی مصون می مانیم، توضیح دهید.

صراط مستقیم دین خداست؛ جایی است که شیطان کمین کرده است. کسی که با معرفت و اهل مراقبت است، می داند راهی که می رود، صراط مستقیم است یا نه. اگر یک مقدار از راه را انسان با اخلاص طی کند، بقیه راه را با عنایت خدا می پیماید. شیطان هم در راه مستقیم کمین کرده والاّ کج راهه را شیطان خودش اداره می کند. یعنی کسانی که بر اثر شیطنت شیطان اغوا شده اند، در کج راهه هستند.

شیطان گفت: من خودم در صراط مستقیم به کمین هستم: «لَأَقعُدَنَّ لَهُم صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ».1 ولی ذات اقدس اله وعده داد که اگر شما یک مقداری جلوی شیطنت شیطان را بگیرید، نصرت الهی شامل حال شما خواهد شد. فرمود: «وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ یَهْدِ قَلبَهُ»2 یا «وَ إنْ تُطِیعُوهُ تَهتَدُوا»،3 یعنی کسی که در مراحل ابتدایی به خدا ایمان بیاورد و از خدا و رسولش اطاعت نماید، پاداش او این است که صراط مستقیم را به آسانی طی می کند، «فَأمّا مَن أعطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالحُسنی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسری»؛4اگر کسی با تقوا بود و در راه خدا انفاق کرد، ما انجام کارهای خیر را برایش آسان می کنیم. بنابراین برای پیمودن صراط مستقیم، بعد از معرفت، باید کمی انسان خالصانه حرکت کند، بقیه اش به آسانی طی خواهد شد.

برای مقابله با شبهات و رسیدن به یقینی که هیچ شکی نتواند در آن خللی ایجاد کند، غیر از راه مطالعه و

تحقیق چه راهی را پیشنهاد می کنید.

تحقیق و مطالعه پنجاه درصد راه است. پنجاه درصد مابقی بستگی به عمل انسان دارد. یعنی انسان باید هم محقق باشد، هم متحقق. محقق کسی است که از نظر علمی عمیقاً تحقیق نموده و مطالب را برای خود حل نموده است، ولی متحقق کسی است که آنچه را فهمیده، باور کرده و برابر آن عمل می کند. اگر کسی عالم محض بود، یعنی حرف های خیلی متقن و محکم داشت، ولی ایمان نداشت، به علوم خود باور نداشت، اهل عمل به حقایقی که برایش مکشوف شده، نبود، کم کم دُچار شک و شبهه می شود.

خداوند درباره فرعون تعبیر لطیفی دارد، می فرماید: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیقَنَتها أنفُسُهُم ظُلماً».5

موسای کلیم هم طبق آیات قرآن به فرعون فرمود: «لَقَد عَلِمتَ ما أنزلَ هؤُلاء إِلاّ رَبُّ السَّمواتِ وَ الأرضِ»؛6 تو می دانی که این ها را کسی نفرستاده، به جز خدای آسمان ها و زمین، ولی باور نداشت.

ما یک فهم داریم، یک باور. فهم در اختیار ما نیست، ولی باور در اختیار ماست. یعنی اگر فکر کردیم، درس خواندیم و مطالعاتی انجام دادیم، علمی برای ما حاصل می شود و از این به بعد نمی توانیم بگوییم: من نمی خواهم بفهمم.

اراده در فهم دخیل نیست، اما در باور دخیل است. یعنی انسان بعد از آنکه چیزی را فهمید، می تواند باور کند و می تواند باور نکند. می تواند گردن بنهد یا ننهد. گاهی دو نفر با هم بحث می کنند و با این که یکی برای دیگر حق را روشن می کند، ولی این شخص زیر بار نمی رود؛ یعنی نفس بقدری شرور است که می تواند در برابر 4=2×2 بایستد و بگوید من باور نمی کنم، با این که فهمیده است.

برای این که به ویروس درونی «شک و شبهه» مبتلا نشویم، باید آن چه را فهمیده ایم باور و عمل کنیم. تا عمل در کار نباشد، یقین حاصل نمی شود.

برای نجات از گزند شبهه، بهترین راه این است که هر چه را فهمیدیم، عمل کنیم و باور کنیم و پا روی نفس بگذاریم.

عبادت فردی ما را زودتر به کمال می رساند یا عبادت اجتماعی؟

یک قسمت عبادت فردی که واجب است، حتماً باید انجام بگیرد و قابل تغییر و تبدیل نیست. اما اگر بخواهیم مستحبات فردی را نسبت به خدمات اجتماعی بسنجیم، مثلاً اگر انسان مشغول خدمتی است که جامعه را در راه صحیحی وارد می کند ودل های عده زیادی را به دین و خدای سبحان نزدیک می کند، البته این اثرش خیلی بیشتر است. اگر کسی با خواندن نماز مستحبی یا روزه مستحبی از خدمات عمومی که دل های عده ای را به سمت دین می کشاند، محروم شود، نباید این کار را بکند و باید کار اجتماعی را انجام دهد که اثرش بیشتر است. کار اجتماعی اگر جنبه دینی داشته باشد، یعنی انسان غرضش این باشد که دل های مردم را به یک نظام الهی دعوت کند، این کار بر مستحبات فردی ارجح است.

اگر نماز شب بخوانیم، در طول روز به درسمان لطمه وارد می شود، چه کنیم؟

اگر انسان بخواهد نماز شب بخواند، به درس روز لطمه وارد نمی شود؛ به شرط این که شب ها یک مقدار زود بخوابد و شام را سبک تر میل کند. شام را هر چه سبک تر میل کنید، بهتر است. شما مستحضرید بدن دو وعده غذا بیشتر احتیاج ندارد. به ما گفته اند: اگر سیر هستید، غذا نخورید. در روایات آمده است: در حال سیری غذا خوردن، استعداد را کم می کند. یکی از بیانات نورانی حضرت امیر این است که «لَم تَجتَمِعَ الفِطنَةُ و البِطْنَة»؛ فطانت و هوشمندی با پُرخوری جمع نمی شود. پُرخور هرگز خردمند نمی شود، چرا؟ برای این که تمام تلاش و کوشش روح این است که این غذاها را هضم کند و دیگر فرصت اندیشیدن ندارد. درست مثل آن است که شما یک انسان متخصص دانشمند را رفتگر کوی و برزن کنید که زباله ها را جمع کند.

اگر کسی بتواند استاد باشد، چرا او را به رفتگری وادار کنیم. روح انسان می تواند استاد و مربی خوبی باشد، حیف است او را رفتگر جسم کنیم، بگوییم: زباله ها را جمع کن.

غذایی که می خوریم تا به مواد دفعی و زباله تبدیل شود، طول می کشد. این کار را که بدن انجام نمی دهد؛ این روح است که با واسطه بدن این کارها را انجام می دهد. روح یک سلسله قوای ادراکی دارد، یک سلسله قوای تحریکی. قوای تحریکی روح هم یک سری ابزار فیزیکی دارد، مثل معده و روده و ریه و قلب. آن که غذا را به صورت خون درمی آورد و عادلانه بین مو و ناخن و گوش و چشم و مژه چشم تقسیم می کند، نفس انسان است، روح آدم است.

خلاصه حیف است انسان روح خود را به رفتگری وادار کند. وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لاتَجتَمِعُ عَزِیمَةٌ وَ وَلِیمَةٌ».10 یک وقت انسان اهل سورچرانی است، می خواهد این جا سور بخورد و آن جا سور بخورد و هر روز یک جا میهمان باشد. آدم سورچران اهل عزم نیست، انسان تا می تواند بهتر است دستش کنار سفره خودش باشد. اگر کسی بخواهد اهل عزیمت و جزء وارثان اولوالعزم باشد، در همان رفت و آمد با ارحام هم مراقب است.

گاهی میهمانی هایی پیش می آید که عیبی ندارد انسان برود، اما این که سورچران باشد، با اهل عزم بودن سازگار نیست. پس نماز شب انسان را از کار روز باز نمی دارد، به شرط آن که انسان مراقب مسائل جنبی باشد.

خیلی از برنامه های تلویزیون را انسان می تواند نگاه نکند؛ همه سریال ها که سودمند نیست. خیلی از جلسات و گفت و شنودها سودمند نیست. حضرت امیر (علیه السلام) به فرزندش فرمود: «جوان! مبادا کاری کنی یا حرفی بزنی که دیگران به تو بخندند. این کار، تو را کوچک می کند.» اگر نیم ساعت به اذان صبح بلند شوید، هم به نماز شب می رسید، هم به نماز اول وقت؛ بعد هم کمی استراحت می کنید و به درس روز هم لطمه ای وارد نمی شود.